

**نقد**  
**اقتصاد سیاسی**

# **نقد بی کران مارکس**

## **جان بلامی فاستر**



**ترجمه‌ی پرویز صداقت**

**نقد اقتصاد سیاسی**

**اردی بهشت ۱۳۹۷**

دویست سال پس از تولد مارکس، در بستر آنچه «تجدید حیات» مارکس خوانده می‌شود، تأثیر نقد وی از سرمایه اکنون به همان عظمت همیشگی است.<sup>(۱)</sup> نزد آنانی که باور کردند با فروریزی دیوار برلین، حادثه‌ای ناشی از آنچه فرانسویس فوکویاما «پایان تاریخ» نامید، مارکسیسم به سادگی مرده بود، این تحول بدون تردید خوفناک است.<sup>(۲)</sup>

در ۱۹۴۲، یوزف شومپیتر، اقتصاددان بزرگ محافظه‌کار، در خلال آنچه وی «تجدید حیات» مارکس در زمان خودش خوانده بود، نوشت:

حیات اغلب آفریده‌های ذهن یا خیال بعد از اندک زمانی که از ساعتی بعد از شام تا یک نسل طول می‌کشد به پایان می‌رسد. اما برخی چنین نیستند. گاهی بی‌فروغ جلوه می‌کنند، اما بار دیگر بازمی‌گردند، اما بازگشت آن‌ها همچون عناصر ناشناختنی میراث فرهنگی نیست، بلکه با پوشش یکتا و نشان‌های مشخص‌شان که مردم می‌توانند ببینند و لمس کنند، بازمی‌گردند. این آفریده‌های ذهنی را می‌توانیم به‌درستی اندیشه‌های سترگ بخوانیم - نقص این تعریف نیست که سترگ بودن و زنده بودن را به هم پیوند می‌زند. اگر این معنا را ملاک قرار دهیم، تردیدی نیست که این گفته برای پیام مارکس مصداق دارد.<sup>(۳)</sup>

خواهم گفت که «سترگ بودن» و «زنده بودن» علوم اجتماعی مارکسی که شومپیتر می‌گوید اساساً ناشی از منطق درونی آن به مثابه شکلی از پژوهشی علمی بی‌کران است. برخلاف کوشش‌های ایدئولوژی مسلط برای توصیف مارکس به مثابه متفکری انعطاف‌ناپذیر، جزم‌اندیش، جبرگرا و بسته، دقیقاً بی‌کران بودن «نقد بی‌رحمانه‌ی [وی] از هر آنچه موجود است» - بی‌کرانگی‌ای که در ذات خود انکار نظریه‌ی لیبرالی است - دلیل قدرتمند ماندن ماتریالیسم تاریخی است.<sup>(۴)</sup> این بی‌کرانگی را می‌توان در توان دایمی مارکسیسم در نوسازی خودش با گسترش محتوای تجربی و نیز نظری در جهانی که به شکل فزاینده‌ای درهم‌تنیده می‌شود مشاهده کرد.<sup>(۵)</sup>

این بی‌کرانگی ماتریالیسم تاریخی را مدت‌هاست که اغلب متفکران انتقادی - مارکسیست و نیز غیرمارکسیست - دریافته‌اند و شالوده‌ای برای استمرار بینش دیالکتیکی توسط متفکران انقلابی مانند ولادیمیر ایلیچ لنین، رزا لوکزامبورگ، آنتونیو گرامشی و چه گوآرا بوده است. اما در چند دهه‌ی گذشته، پروژه‌ی مجموعه‌آثار مارکس -

انگلس (مگا)، که صرف انتشار کل دست‌نوشته‌های مارکس و فردریک انگلس شده است، بی‌کرانگی تفکر مارکس را بیش‌تر برای پژوهشگران روشن ساخته است.<sup>(۷)</sup> ابتکار «مگا» بیش از هر زمان دیگری در گذشته بر ناتمام بودن نقد مارکس از اقتصاد سیاسی تأکید کرده است - پی‌آمدی که نه‌تنها ناتوانی یک شخص منفرد را برای تکمیل چنین پروژه‌ی گسترده‌ای نشان می‌دهد، بلکه نشان‌دهنده‌ی گوهر ماتریالیستی - علمی پروژه است که مستلزم پژوهش بی‌پایان تاریخی و تجربی است که نمی‌توان با تحمیل انتزاع‌های فراتاریخی فشرده‌اش کرد.

کار مارکس نشان‌دهنده‌ی سه سطح از ناتمامی است: یکم، خود سرمایه، چون تنها نخستین مجلد در زمان حیات مارکس منتشر شد و مجلدهای دوم و سوم را انگلس بر مبنای دست‌نوشته‌های مارکس ویرایش کرد (دست‌نوشته‌های متعددی از نقد اقتصاد سیاسی وی وجود داشت که شامل پانزده جلد در مگا می‌شود)؛ دوم، نقد کلی وی (سرمایه قرار بود فقط نخستین جلد از شش کتاب باشد، شامل مجلداتی در مورد مالکیت ارضی، کار مزدی، دولت، تجارت خارجی، بازار جهانی، و بحران‌ها)؛ و سوم، کل پروژه‌ی تاریخی‌اش فراتر از نقد اقتصاد سیاسی که مدلول آن گاه‌شمار گسترده‌اش از تاریخ جهان شامل بیش از هزاروپانصد صفحه بود.<sup>(۸)</sup> علاوه بر آن، مارکس بیش از دویست دفتر یادداشت مهم از خود به جای نهاده که شامل قطعه‌هایی برگزید از نویسندگان دیگر است که نشان‌دهنده‌ی گستردگی پژوهش‌های اوست و دربردارنده‌ی علوم اجتماعی، تاریخ، انسان‌شناسی، علوم طبیعی و ریاضیات. بسیاری از این‌ها بعد از انتشار سرمایه تکمیل شد و از تلاش مارکس برای گسترش تحلیل‌اش در حوزه‌های گوناگون، به‌ویژه از طریق دربرگیری علوم طبیعی، پرده برمی‌دارد.

بنابراین آنچه از مارکس باقی مانده مجموعه‌ی گسترده‌ی ناکاملی است که طیف گسترده‌ای از مطالعات علمی را بازتاب می‌دهد که وقتی کار انگلس نیز به آن افزوده شود بسیار حجیم‌تر می‌شود. برای پژوهشگرانی که با انبوه مواد وی مواجه شدند جالب توجه است که مارکس همان‌طور که در پیش‌گفتار ۱۸۵۹ خود بر سهمی بر نقد اقتصاد سیاسی اشاره کرد، مفاهیم نظری خود را به‌عنوان «اصول راهنما» در نظر گرفت، نه اصول پیشینی که صرفاً در انتظار راستی‌آزمایی است. مطالعات وی به‌گونه‌ای است که نشان‌دهنده‌ی ضرورت دگرسانی دایمی از فرضیه‌های موقتی

وی در پرتو شواهد متغیر است.<sup>(۹)</sup> یعنی پژوهش‌های مارکس به لحاظ علمی بی‌پایان است، ولو آن‌که از مبانی انعطاف‌ناپذیر آغاز شده باشد.

سرشت ناتمام سرمایه، مایکل لیبویتز را بر آن داشت تا در دهه‌ی ۱۹۹۰ در کتاب *فراسوی سرمایه* بگوید مجلد گم‌شده درباره‌ی کار مزدی یک‌سویگی در تحلیل مارکس ایجاد می‌کند که رفع آن مستلزم بازسازی رادیکال نظرات وی از منظر اقتصاد سیاسی کار مزدی است.<sup>(۱۰)</sup> همین اواخر برخی دیگر مانند مایکل هاینریش اقتصاددان آلمانی و پژوهشگر «مگا» از سرشت ناکامل و بی‌انتهای پژوهش‌های مارکس بهره‌برده تا جایگاه نظری قانون‌گرایش کاهنده‌ی نرخ سود را به پرسش گیرد.<sup>(۱۱)</sup> ریکاردو بلافیوره، اقتصاددان ایتالیایی، مفهوم‌گرایش کاهنده‌ی نرخ سود نزد مارکس را نه به‌عنوان یک پیش‌بینی تجربی تک‌خطی و محدود، که به‌مثابه «فرانزیه‌ی بحران‌ها» تفسیر کرد که تمامی نظریه‌های مارکسی بحران به آن مربوط است.<sup>(۱۲)</sup> این درک تازه از نظریه‌ی پولی مارکس در سال‌های اخیر و تحلیل وی از شکل ارزش به پژوهشگران امکان داده تا از به‌اصطلاح «مسأله‌ی تبدیل» (در زمینه‌ی ارتباط ارزش و قیمت در طرح مارکسی) فراتر بروند، چراکه روشن شده که این به‌اصطلاح مسأله برخاسته از ناکامی در درک گسست انقلابی مارکس از اقتصاد کلاسیک ریکاردویی است.<sup>(۱۳)</sup> در عین حال متفکران دیگری از دست‌نوشته‌های منتشرنشده یا به‌تازگی منتشرشده‌ی مارکس بهره‌برده‌اند تا اکتشافات بعدی مارکس درباره‌ی مسایلی مانند اکولوژی، جنسیت و امپریالیسم را عنوان کنند.<sup>(۱۴)</sup>

همه‌ی این‌ها در توسعه‌ی شتابان کنونی نظریه‌ی مارکسی نقش داشته‌اند. تأثیر انتشار دفترهای یادداشت متن‌های برگزیده‌ی مارکس که در آخرین مرحله‌ی پروژه‌ی مگا منتشر می‌شود شبیه نقش مهمی است که انتشار مکاتبات مارکس و انگلس برای نسل‌های قبلی ایفا کرد. همان‌طور که لنین شرح داده، در این مکاتبات «تصویر محتوای نظری به‌غایت غنی مارکسیسم آشکار می‌شود»، که در بردارنده‌ی «متنوع‌ترین جنبه‌های آموزه‌ی آن‌ها» است، که «دربرگیرنده‌ی تازه‌ترین (در مقایسه با نظرات قدیمی‌تر)، مهم‌ترین و دشوارترین نظرات است.»<sup>(۱۵)</sup> دقیقاً این تأکید بر جنبه‌های متنوع، تازه‌تر و دشوارتر تحلیل مارکس (و انگلس) - که در سرشت ناتمام پژوهش بر مبنای آن آشکار است - امروز منبع بینش و الهامی می‌شود که به رویکردهای جدید و خلاق به ماتریالیسم تاریخی می‌انجامد.

بنابراین اکنون ناتمام بودن میراث فکری مارکس نقطه‌ی قوتی در نظر گرفته می‌شود که گوهر علمی ماتریالیسم تاریخی را بیش از هر زمان دیگری در گذشته روشن می‌سازد.

با این حال اگر ناتمام بودن نقد مارکس و بنابراین ضرورت بازسازی و گسترش آن اکنون به شکل گسترده‌ای مورد تصدیق قرار می‌گیرد، احیای نظریه‌ی مارکس در زمینه‌های علمی، صرفاً تأکیدی بر بی‌کرائگی نظری رویکرد کلی مارکس به دیالکتیک، ماتریالیسم و تاریخ است. از این روست که تحقیقات فکری وی چنان طاقت‌فرسا و گسترده بود - کم‌این‌که این گفته‌ی مارکس مشهور است که «مسیری شاهانه به سوی علم وجود ندارد.»<sup>(۱۶)</sup> مارکس در تقابلی کامل با گئورگ ویلهلم هگل معتقد بود که شکل دیالکتیکی بازنمایی دقیقاً به سبب این واقعیت محدود می‌شود که بسته‌بودن کامل ناممکن است - که روابط دیالکتیکی را باید به‌مثابه میانجی‌های درونی یک کلیت در نظر گرفت که خودش بی‌کرانه است و هیچ‌گاه قابل تحویل به دوری از پیش تصور شده یا منطقی فراتاریخی نیست. بنابراین تحلیل دیالکتیکی به‌تنهایی قادر به ارائه‌ی پاسخ‌هایی معنادار مستقل از پژوهش تاریخی - تجربی نیست. به همین ترتیب، مارکس از نخستین کسانی بود که کشف کرد که ماتریالیسم چشم‌انداز نظری سیستم‌های باز را طلب می‌کند و از هر بسته بودن یا قوانین جهان‌شمول همه‌گیر ممانعت می‌کند. نزد مارکس، تاریخ خود به‌ذاته بی‌کرانه است: «تمامی تاریخ چیزی نیست مگر دگرسانی پیوسته‌ی سرشت انسانی.»<sup>(۱۷)</sup>

تنها با درک سرشت بی‌کرانه‌ی نقد مارکس می‌توان ارزشمندی دامنه‌ی کامل پژوهش‌هایش را به‌تمامی دریافت - مواردی که اغلب به‌شکلی غیرقطعی و در حواشی تحلیل‌هایش آشکار می‌شود. این مرزهای منعطف در تحلیل تاریخی - ماتریالیستی زمینه‌ی برآمد انقلاب‌هایی شده که اکنون در دامنه‌های گوناگون نظریه‌ی مارکسی رخ می‌دهد؛ از جمله تحلیل شکل ارزش، نظریه‌ی بازتولید اجتماعی، نقد سرمایه‌داری نژادپرست، و بوم‌شناسی مارکسی. به همراه انقلاب مستمر نظری و عملی در زمینه‌ی دولت و انقلاب در جنوب جهانی - که تا حدودی ادغام ماتریالیسم تاریخی و سنت‌های انقلابی بومی الهام‌بخش آن بوده است - این روندها به ظهور یک مارکسیسم جدید و حتی رادیکال‌تر برای قرن بیست‌ویکم اشاره دارد.

## دیالکتیک بی کرانه‌ی مارکس

جوزف فراچیا و چینی رایان در مقاله‌ی مهم‌شان در سال ۱۹۹۲ با عنوان «علم ماتریالیستی - تاریخی، بحران و تعهد» نوشتند: «اگر رشته‌ی پیونددهنده‌ی مشترکی با نقد پسامدرنیستی مارکس (که مشابه نقد "مدرنیست‌های" پوزیتیویست است) وجود داشته باشد همانا عبارت است از انکار تلقی علم ماتریالیستی - تاریخی مارکس به‌مثابه پروژه‌ای بی‌کرانه و در پی آن کوشش برای "انجماد" این پروژه در سطح "پارادایمی" اش و درک آن به‌مثابه یک نظریه‌ی تاریخی - فلسفی انعطاف‌ناپذیر که بر واقعیت تحمیل شده است.»<sup>(۱۸)</sup> برای درک این که تحلیل مارکس چه‌گونه از تحلیل هگل فاصله می‌گیرد، لازم است به تفاوت‌های بنیادی استدلال دیالکتیکی هگل با استدلال دیالکتیکی مارکس نگاهی بیندازیم.

نزد هگل، «بی‌نهایت حقیقی» به‌مثابه دایره‌ای از کلیت خودم‌محورکننده تصور می‌شود که «ذهن» یا «روح» ایده‌آل به آن شکل می‌بخشد. در مقابل «بی‌نهایت کاذب» به خودش بازمی‌گردد و شکل دایره‌وار نمی‌یابد بلکه خود را در یک خط مستقیم بازنمایی می‌کند - یعنی بی‌کرانه است.<sup>(۱۹)</sup> از آن‌جا که دیالکتیک هگلی همچون یک دایره مشاهده می‌شود، در این مفهوم که بازگشت به سطحی بالاتر نسبت به آغاز است، ضرورت و نتیجه‌ی غایت‌گرایانه‌ی تکامل طولانی‌اش یک وحدت فلسفی مطلق است که به پایان تاریخ خودش اشاره دارد.<sup>(۲۰)</sup> تاریخ و تحلیل تجربی صرفاً با آن‌چه پیش‌تر در سطح «ایده‌ی مطلق» نشان داده شده است پر می‌شود. این امر عنصری جادویی را در سیستم عام هگلی تشکیل می‌دهد. همان‌طور که فراچیا و رایان می‌نویسند «این مفهوم هگلی که تفکر دیالکتیکی همواره به نقطه‌ی آغاز خود بازمی‌گردد، یعنی از این منظر به‌ناگزیر دایره‌وار است بدان معنی است که کار فکری [درک جزئیات تاریخی - مادی] ساختار اولیه را تغییر نمی‌دهد، صرفاً واقعیت را در چارچوب چنین مفاهیمی قرار می‌دهد.»<sup>(۲۱)</sup> در مقابل، روی باسکار نظریه‌پرداز رئالیست انتقادی در تأیید نظر مارکس تأکید می‌کند که «درست برعکس نظرگاه هگل، کلیت‌های حقیقی... باز هستند و کلیت‌های کاذب نیز بسته...»<sup>(۲۲)</sup>

در برهان ایده‌آلیستی، آن جزئیات تاریخی - مادی که به‌سادگی نمی‌توان برای پشتیبانی از ساختار نظری انتزاعی از آن بهره برد، صرفاً با عنوان پیشابند در نظر گرفته می‌شوند تا سرجمع کنار گذاشته شوند. بدین ترتیب، واقعیت

ناگزیر از همنوایی با تفکر است بدان نحو که حتی تحلیل تجربی نیز قبل از هرچیز و بیش از هرچیز «تجربه‌گری انتزاع‌یافته»ی صرف می‌شود.<sup>(۲۳)</sup> پوزیتیویسم خام که اغلب خود را به شکل تجربه‌گرایی بدون میانجی ارائه می‌کند، عملاً منطق خود را از این فرض گرفته که این‌گونه پژوهش‌های تجربی دسترسی به قوانین فراگیر و ثابت و فراتاریخی را ارائه می‌کند. بنابراین در گوهر خود ایده‌آلیستی است - البته نه در مفهوم ایده‌آلیسم مطلق. تحویل‌گرایی مشخصه‌ی آن اغلب صرفاً وسیله‌ای برای به اجبار قرار دادن واقعیتی اندام‌وار در یک تخت پروکست است، و در این فرایند آن را از شکل می‌اندازد.<sup>(۲۴)</sup>

مارکس در عین گسست از دیالکتیک هگلی، در سرتاسر آثارش به جنبه‌هایی از آن اتکا دارد. به‌رغم جمله‌ی معروف مارکس در سرمایه این گسست صرفاً وارونه کردن هگل و گذاشتن وی بر روی پاهایش، چراکه بر سر ایستاده بود، نیست. دگرسانی دیالکتیک ایده‌آلیستی به دیالکتیک ماتریالیستی چنین رویه‌ی ساده‌ای نیست.<sup>(۲۵)</sup> بلکه مستلزم پژوهیدن روی اشکال انتزاع مفهومی است که هگل به کار برده است. برخلاف دیالکتیک ایده‌آلیستی که در آن تفکر شاخص است و واقعیت صرفاً از طریق مناسبات پیچیده‌ی این‌همانی سوژه - ابژه با منطق دیالکتیکی منطبق می‌شود، دیالکتیک ماتریالیستی اولویت را به میانجی‌های جهان حقیقی می‌دهد که مبنای پیشینی بسنده‌ای در تفکر محض ندارند. همین دوراهه بود که مارکس را برانگیخت تا گاهی با تمسخر به «حباب نظری» ایده‌آلیسم آلمانی ارجاع دهد.<sup>(۲۶)</sup> اگر میانجی‌های دیالکتیکی به این معنا معنادار می‌بودند که پیچیدگی‌های واقعی گیتی را منکسر در اندیشه بازنمایی می‌کردند، آن‌گاه یک بازنمایی حقیقتاً دیالکتیکی می‌بایست در انتظار پژوهش‌های انضمامی و برساخت زندگی واقعی مادی می‌بود. همان‌طور که مارکس زمانی نوشت، «شکل دیالکتیکی بازنمایی تنها زمانی درست است که از محدوده‌هایش *Grenzen* آگاه باشد».<sup>(۲۷)</sup>

روش مارکس روش تقریب‌های متوالی بود که نخست بر مهم‌ترین جنبه‌های روابط اجتماعی - مادی حاکم بر یک شیوه‌ی تولید متمرکز می‌شود - و بنابراین به طور موقت جنبه‌های کم‌تر مهم و بیش‌تر پیشایندی را که باید در مرحله‌ی بعدتر، در سطوح انضمامی‌تر تحلیل، وارد شود منتزع می‌کند.<sup>(۲۸)</sup> هدف غایی عبارت بود از درک میانجی‌ها، تناقض‌ها و فرایندهای انضمامی که یک صورت‌بندی اجتماعی تاریخاً مشخص را تعریف می‌کند. اگر از این زاویه

بنگریم، کمالین که فراچیا و رایان یادآور شدند، «دانش یک پروژه‌ی بی‌کران است که در مفهوم هگلی قابل تکمیل نیست، پس سرمایه‌ی مارکس را باید به‌عنوان یک کتاب ناتمام قرائت کرد.»<sup>(۲۹)</sup> به نظر می‌رسد گزاره‌های «جبرگرایانه» تر مارکس همگی در سطوح انتزاعی‌تر تحلیل، مانند مطالعات وی در مورد منطق ناب سرمایه، کاربرد دارد. در مقابل، در مراحل انضمامی‌تر در کار وی عوامل پیشایندی به‌عنوان بازتاب نیروی تغییر در تاریخ به‌طور کامل در نظر گرفته می‌شوند.<sup>(۳۰)</sup> هرچند تحلیل شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، در انطباق با منطق درونی آن، مستلزم سطح بالایی از انتزاع نظری است (مانند نظریه‌ی ارزش)، درک جامعه‌ی بورژوازی با تمامی پیچیدگی مادی‌اش در مقطع تغییر تاریخی - هدف حقیقی مارکس - پژوهش‌هایی تفصیلی را می‌طلبد که در بهترین حالت نظریه می‌تواند برای آن صرفاً خطوط راهنما ارائه کند. به‌رغم دقتی که مارکس به تنگ هسته‌ی رویکرد نظری‌اش زد، در هسته‌ی چنین رویکردی، همان‌طور که فراچیا و رایان شرح دادند، اذعان به «محدودیت‌های مشخصی در قابلیت نظریه برای درک موضوع‌اش» وجود دارد. بنابراین، مانند هر فعالیت علمی جدی، مارکسیسم به‌مثابه یک شیوه‌ی تحلیلی در «وضعیت بحران دایمی» بود که خودش را به‌طرزی بی‌اتنها برای «پروژه‌های بی‌کران» تحقیقاتی درباره‌ی فرایندهای تاریخی وقف می‌کرد.<sup>(۳۱)</sup>

البته هیچ یک از این‌ها مجوزی برای هرج و مرج فکری صادر نمی‌کردند. نقد مارکس از سرمایه در عین حال که در برابر پیشایندها و دگرگونی‌های تاریخی باز است، یک روش‌شناسی مرکزی را حفظ می‌کند.<sup>(۳۲)</sup> بخوانیم عبارت مشهور گئورگ لوکاچ در تاریخ و آگاهی طبقاتی را که هم ضرورت پیروی از شیوه‌ی دیالکتیکی پژوهش را تصدیق و هم گشودگی تحلیل در برابر تاریخ را حفظ می‌کرد: «ارتدکسی صرفاً به روش اشاره دارد.»<sup>(۳۳)</sup> بدین ترتیب، سرشت بی‌کرانه‌ی تفکر مارکس در خدمت منفک‌سازی نظام فکری‌اش از نظام‌های تحلیلی بسته و غایت‌گرایانه بود، جایی که نظریه و مفاهیم و تاریخ جملگی بر انتزاع‌های ابرتاریخی تکیه دارند. نزد مارکس همه‌ی مقولات «حامل یک نشان تاریخی اند.»<sup>(۳۴)</sup> مارکس در عبارتی که به شکل گسترده‌ای مهم‌ترین جمع‌بست روش وی تلقی می‌شود در هجدهم برومر لویی بناپارت نوشت: «انسان‌ها تاریخ خود را می‌سازند، اما نه آن‌گونه که خود می‌خواهند، نه در



اوضاع و احوالی که خود برگزیده‌اند، بلکه در شرایطی معین و انتقال‌یافته از گذشته، که مستقیماً با آن مواجه می‌شوند.»<sup>(۳۵)</sup>

## نظریه‌ی سیستم‌های باز مارکس

امروزه مارکس را پیشاهنگ دیدگاه «سیستم‌های باز» می‌دانند. کومار دیوید، مارکسیست سری‌لانکایی، دریافت که مارکس با کاری که در اقتصاد سیاسی کرد «ناخودآگاه... پایه‌گذار نظریه‌ی مدرن سیستم‌های علمی است.»<sup>(۳۶)</sup> از این لحاظ، مارکس درصدد برآمد که در نقد خود از اقتصاد سیاسی مفهوم سیستم باز ترمودینامیک را وارد کند و بنابراین چشم‌انداز اکولوژیک را در تحلیل خود در نظر گرفت. وی با پذیرش مفهوم متابولیسم این کار را انجام داد که بر کارهای دوست پزشک آلمانی‌اش رولاند دانیلز و شیمی‌دان برجسته‌ی آلمانی یوستوس وان لایبیگ و علاوه بر آن گسست‌های نظری در فیزیک آن زمان مبتنی بود. بنابراین مارکس قادر بود به شکلی اندام‌وار مفهوم ماتریالیستی تاریخ‌اش را با مفهوم ماتریالیستی طبیعت مرتبط سازد.<sup>(۳۷)</sup> همان‌طور که کنث استاکس در *انسان و بیوسفر* بیان کرد: «مدل [مارکس و انگلس] به‌صراحت در مفهوم سیستم‌های باز تبلور یافته در بیوسفر تجلی می‌یابد» («متابولیسم فراگیر طبیعت») که «مارکس را پیشگام رویکرد مدرن سیستم‌های باز می‌کند.»<sup>(۳۸)</sup>

نزد مارکس، رابطه بین طبیعت و جامعه رابطه‌ای دوطرفه است، وحدتی از به‌ظاهر تضادها، که میانجی آن به لحاظ مادی متابولیسم اجتماعی - اکولوژیک است. این چشم‌انداز از درک وی درباره‌ی دست‌اندازی سرمایه‌داری بر طبیعت یا بهره‌برداری از آن خبر می‌داد و مفهوم گسست متابولیک را ایجاد می‌کرد. تولید و مبادله‌ی انسانی را صرفاً نمی‌شد به دیده‌ی جریان‌های دایره‌وار نگریست (چنان‌که شومپتر بعداً بر مبنای فرانسوا کنه فیزیوکرات ارائه‌اش کرد)، بلکه هم‌زمان نظامی از انباشت و غارت یا اتلاف بود. همه‌ی اکولوژی معاصر مارکسیستی از این بینش‌های کانونی نشأت می‌گیرد.<sup>(۳۹)</sup>

نزد مارکس، چنین نتیجه‌هایی حاصل نوعی ماتریالیسم نامتناقض بود. به قول باسکار، «عمق بازبودن طبیعت» که در رئالیسم انتقادی دیالکتیکی آشکار است و مارکس ارائه‌اش کرد «مستلزم کذب بودن نمایش فاتحانه‌ی شناختی

است» - یعنی هیچ انطباق ضروری‌ای بین تفکر و ابژه‌های آن وجود ندارد.<sup>(۴۰)</sup> شاید دلایل این مسأله را انگلس به قدرتمندترین نحو بیان کرده باشد: «از لحظه‌ای که ما نظریه‌ی تکامل طبیعی را پذیرفتیم تمامی مفاهیم‌مان از زندگی ارگانیک تنها به شکل تقریبی با واقعیت هماهنگ است. در غیر این صورت هیچ تغییری وجود نمی‌داشت. روزی که مفاهیم و واقعیت در جهان ارگانیک کاملاً منطبق باشند تکامل به پایان می‌رسد.»<sup>(۴۱)</sup>

## تاریخ بی‌کران مارکس

برخلاف هگل و کلاً تفکر بورژوازی، در روش مارکس هیچ نشانه‌ای از «پایان تاریخ» نیست. تاریخ برای وی اساساً باز است، فرایند دگرگونی و تکامل در چارچوب جامعه است که به دست خود انسان‌ها به‌مثابه «هستی خودمیانجی‌گر» طبیعت به فعل می‌رسد. انسان‌ها هستی‌های ابژکتیو و ازاین‌رو هستی‌های تاریخی هستند. بنا بر نوشته‌ی استفان مزاروش، «در دیدگاه مارکس، که هیچ چیز را نمی‌توان مطلقاً نهایی دانست، جایی برای عصر طلایی اتوپیا، نه در این نزدیکی و نه در فاصله‌ای نجومی از ما، وجود ندارد. این‌گونه عصر طلایی، پایان تاریخ و بنابراین پایان خود انسان است.»<sup>(۴۲)</sup> تمامی گفته‌های مارکس درباره‌ی جامعه‌ی آینده استمرار تاریخ انسانی و مبارزات انسان را در نظر می‌گیرد، ولو در شکل «جامعه‌ای والاتر» در فراسوی سرمایه‌داری. آنان که می‌گویند مارکس سوسیالیسم را جامعه‌ی وفور می‌دانست که در آن به فراسوی همه‌ی منازعات حرکت می‌کنیم غفلت می‌کنند از تأکید وی بر استمرار مبارزه که در خلال آن تولیدکنندگان همبسته، ضمن گسترش قوای انسانی متمایزشان، می‌کوشند متابولیسیم بین انسان‌ها و کلیت طبیعت را به‌طرزی عقلانی تنظیم کنند.<sup>(۴۳)</sup> یکی از حوزه‌های تحلیل تاریخی مارکس که اغلب ستوده می‌شود و علاوه بر آن به دلیل پایداری مفروض‌اش آماج انتقاد قرار می‌گیرد، نقد وی از تلقی «سیاسی - اقتصادی کلاسیک‌ها درباره‌ی «انباشت به‌اصطلاح اولیه یا بدوی» است؛ مارکس از آن‌رو می‌گوید «به‌اصطلاح» که این نوع انباشت سرمایه را نه می‌شد صرفاً پیشین (چه رسد به «بدوی»، ترجمه‌ای نادرست) دانست، به معنای ضرورتاً مقدم بر امروز، و نه، آن‌گونه که مورس داب مدت‌ها قبل تأکید کرد، صرفاً/انباشت سرمایه. همچنان که مارکس روشن ساخت، اصطلاح مناسب برای این فرایند عبارت است از سلب مالکیت (تصاحب بدون مابه‌ازا) که

تأحدود زیادی مشخصه‌ی دوران مرکانتلیستی از اواسط قرن پانزدهم تا اواسط قرن هفدهم بود. اگرچه سود ناشی از سلب مالکیت را می‌توان به طور خاص ویژگی مرکانتیلیسم دانست، مارکس همچنین تأکید کرد که این گونه سلب مالکیت در تمامی مراحل سرمایه‌داری استمرار داشته است.<sup>(۴۴)</sup> مارکس درباره‌ی دوران خودش در سرمایه‌نوشت که سلب مالکیت در پهنه‌ی جهانی «هنوز در شکل جنگ‌های تریاک در چین و جاهای دیگر ادامه دارد.» همچنین می‌شد آن را در اسکاتلند ۱۸۲۰ هم دید که دوشس اسکاتلند به منظور گسترش املاکش از مردم سلب مالکیت و مشاعات را حصارکشی کرد.<sup>(۴۵)</sup> اگرچه سرمایه‌داری از مراحل تاریخی گوناگون گذر کرده است، دیالکتیک استثمار و سلب مالکیت در سرتاسر آن حضور داشته است.

تحلیل مارکس از سلب مالکیت در مقیاس جهانی نقش بزرگی در توسعه‌ی نظریه‌ی امپریالیسم و سرمایه‌داری انحصاری ایفا کرد که به باور شومپیتر پشتوانه‌ی تجدید حیات پیام مارکسی در سده‌ی بیستم بود. نزد شومپیتر، شناخت روشن مارکس از «سرکوب کار بومی در سرتاسر جهان جنوب و سرخ‌پوستان امریکا در غرب به دست اروپاییان برای مثال اسپانیایی‌ها، یا شکار و تجارت برده و استثمار نیروی کار ارزان خارجی»، که همه با سرمایه‌داری، امپریالیسم و تمرکز سرمایه مرتبط است نشان داده که کلید تجدید حیات مارکسی در دهه‌ی ۱۹۳۰ و گسترش آموزه‌های آن به خارج از اروپا بوده است. علاوه بر آن شومپیتر به‌عنوان یک اقتصاددان نوکلاسیک خود را مستقیماً مخالف دیدگاه مارکسی در این زمینه می‌داند و تأکید می‌کند که امپریالیسم هیچ ارتباطی با سرمایه‌داری ندارد.<sup>(۴۶)</sup>

از طنز زمانه، بسیاری از چپ‌ها امروزه نقد پیشگام مارکس در این حوزه را نادیده می‌گیرند و تحلیل‌اش از «انباشت به اصطلاح اولیه»، یعنی سلب مالکیت، را رگه‌ای از ناهنجاری در منظومه‌ی فکری‌اش می‌دانند - گویی وی این پدیده را جزء لاینفک تمامی مراحل سرمایه‌داری نمی‌دانست. چنین دیدگاهی از تحلیل مارکس تاریخ‌زدایی می‌کند و آورده‌ی مهم وی را برای درک استعمار و امپریالیسم مبهم می‌سازد. بنابراین مارکس غالباً به‌خطا آماج انتقاد قرار می‌گیرد که چرا مطالعه‌اش درباره‌ی این عناصر را به دوره‌ی انقلاب صنعتی و بعد از آن بسط نداده است.<sup>(۴۷)</sup> لوکزامبورگ، لنین و دیگر مارکسیست‌های اوایل قرن بیستم بدون تردید از چنین نقدهایی حیرت‌زده می‌شدند. چنان

که مارکس خود تصریح کرد، دقیقاً سلب مالکیت از بدن‌ها و زمین (طبیعت) است که بر مرزهای نظام سرمایه‌داری از همان آغاز حکم می‌راند است.<sup>(۴۸)</sup> در سرمایه و همه‌ی آثار بعدی مارکس بر نقش سلب مالکیت از کار و زمین و منابع و ثروت در دوران استعمار و رابطه‌اش با توسعه‌ی سرمایه‌دارانه تأکید شده است.

راهنمای روش مارکسی همچنان اصل خاص‌بودگی تاریخی است که به موجب آن شیوه‌های تولید متفاوت - که تک‌خطی دیده نمی‌شوند - از یک‌دیگر متمایز می‌شوند، آن‌هم به‌عنوان مراحل و فازهای گوناگون سرمایه‌داری. چنین مرحله‌ی به‌ناگزیر انتزاع هستند اما انتزاع‌هایی که طراحی شده‌اند تا ما را قادر سازند سطحی انضمامی‌تر از کلیت سرمایه‌داری را درک کنیم و برای‌مان تحلیل تاریخی جامع‌تری را ممکن سازند که اگر قرار بر حرکت رو به جلو باشد باید به دیالکتیک پیوستگی و دگرگونی پردازد. در حقیقت، مارکس مقوله‌های ناتاریخی و فراتاریخی را مورد تردید قرار می‌داد.<sup>(۴۹)</sup> عبارت مشهور وی در *گروندریسه* این است که «تولید به‌طور عام {یک} انتزاع عقلانی» است اما دانش حقیقی از شرایط مادی مستلزم پژوهش درباره‌ی شیوه‌های تولید انضمامی و مشخص تاریخی و شکل‌بندی‌های اجتماعی است.<sup>(۵۰)</sup> علاوه بر این، گرچه مقوله‌های انتزاعی برای درک شیوه‌ی تولید سرمایه‌دارانه و منطق درونی‌اش معرفی می‌شود، هیچ‌یک برای تحلیل تاریخی واقعی کفایت نمی‌کند، چراکه چنین تحلیلی نمی‌تواند از طریق تحمیل «شاه‌کلید یک نظریه‌ی تاریخی - فلسفی عمومی که ویژگی اصلی آن فراتاریخی بودنش است» بر یک واقعیت مشخص انجام شود.<sup>(۵۱)</sup>

چنان‌که شومپتر به‌درستی خاطرنشان کرد، گستردگی دستاوردهای مارکس در توانایی بی‌همتایش برای ارائه‌ی تحلیل‌های سیاسی - اقتصادی در شکل یک «روایت تاریخی» با تبدیل آن به تاریخ مستدل *histoire raisonnée* است.<sup>(۵۲)</sup> اما این تحلیل‌ها شکل هگلی - ایده‌آلیستی نمی‌یافت، شکلی که مسیر خرد مطلق را ترسیم می‌کند و سپس با جزئیات تاریخی پر می‌شوند نشان‌دهنده‌ی «نیرنگ عقل» که غالباً نتایجی خلاف آن‌چه می‌نماید به بار می‌دهد. برعکس، این تحلیل‌ها شکل راهی غیرشاهانه به علم را می‌گرفت مستلزم حفاری‌های عمیق تاریخی.<sup>(۵۳)</sup> در این‌جا تاریخ مستدل صرفاً به معنای ارائه‌ی شکل حتی‌الامکان عقلانی - دیالکتیکی به تحولات واقعی - مادی، زندگی واقعی مادی، است. حتی دستاورد بزرگ نظری مارکس در اقتصاد سیاسی، یعنی تکامل انتقادی نظریه‌ی

ارزش‌اش که بیان‌گر منطق درونی سرمایه است، تنها به معنای کوشش برای درک نیروهای حاکم بر یک دگرگونی انضمامی بود و نهایتاً با الزامات تکامل تاریخی واقعی محدود می‌شد.<sup>(۵۴)</sup> همان‌طور که سمیر امین اشاره کرده است، ماتریالیسم تاریخی به‌ناگزیر قانون ارزش درون تحلیل مارکسی را از دور خارج می‌کند.<sup>(۵۵)</sup>

تاریخ‌مندی عمیق تحلیل‌های مارکس در دیگر سپهرها نیز آشکار است. همان‌طور که کورنل وست در *ابعاد اخلاقی تفکر مارکسیستی* به نحوی متقاعدکننده استدلال کرد، رادیکالیسم تسلیم‌ناپذیر تفکر مارکس در نفی همه‌ی رویکردهای بنیادی به اخلاق است و، در مقابل، توسل به تاریخ‌گرایی رادیکال که در آن انسان‌ها در مقام هستی‌های خودمیانجی‌گر طبیعت نظام‌هایی اخلاقی در انطباق با شرایط مادی زمانه‌ی و سرشت مبارزات خودشان خلق می‌کنند.<sup>(۵۶)</sup>

در حقیقت، چیزی غیرتاریخی در مارکس یا انگلس وجود ندارد و از این‌رو بی‌کرانه هستند. انگلس در مقدمه بر ویرایش اوایل دهه‌ی ۱۸۹۰ کتاب *وضعیت طبقه‌ی کارگر در انگلستان*، که نخستین بار در ۱۸۴۵ منتشر شد، بر این مبنا که شرایط دچار دگرگونی شده و از این‌رو به تحلیل‌های جدیدی نیاز افتاده بود، مفروضات متعدد کاملاً جدیدی (از جمله تز «اشرافیت کارگری» اش) را معرفی کرد.<sup>(۵۷)</sup> مارکس و انگلس هیچ‌گاه تردید نداشتند که نظرات‌شان را در واکنش به تحولات تاریخی در حال تغییر عوض کنند.

## انقلاب کنونی در تفکر مارکسی

اگرچه منتقد راسخ مارکس، شومپتر، چنان‌که دیدیم، مقیاس «سترگ بودن» پایدار مارکسیسم را در «تجدیدحیات‌های» آن می‌بیند.<sup>(۵۸)</sup> اکنون، در دو‌یستمین سالگرد تولد مارکس، نظریه‌ی مارکسیستی در حال بهره‌مندی از نوزایی دیگری است. این نوزایی در راستاهای متعددی رخ داده، اما قدرتمندترین تجلی‌های آن در تلاش برای بازگشت به روش خود مارکس ریشه دارد و همگی در برخورداری از مبنایی مشترک برای نقد سرمایه‌داری نولیبرالی سهیم‌اند. این تحولات جدید و نوظهور به نحو مستدلی نخست با شورش علیه نولیبرالیسم در امریکای لاتین طی دهه‌ی ۱۹۹۰ پدیدار شد که از همه مهم‌تر به انقلاب بولیواری در ونزوئلا انجامید. در دوران هوگو چاوز،

بولیوارا اسیم به مثابه یک سنت انقلابی بومی با دیدگاه مزاروش از سنت سوسیالیستی تقویت می‌شد و الهام‌بخش چاوز برای ادعا در مورد نوع جدیدی از «سوسیالیسم برای قرن بیست و یکم» بود.

نوسازی کنونی تفکر مارکسیستی در امریکای شمالی و اروپا اگرچه غالباً به بحران بزرگ مالی سال‌های ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۰ بازمی‌گردد که ابتدا توجه به اقتصاد سیاسی مارکسی و سپس توجه به تمامی تفکر مارکسیستی، از جمله پژوهش‌های عمیق‌تر درباره‌ی تحلیل کلاسیک مارکس، را احیا کرد. اما سنت مارکسیستی بود که پیشگام نقد مالی‌گرایی شد، سنتی که در نظریه‌های قدیمی‌تر سرمایه‌داری انحصاری و رکود ریشه داشت و برمبنای نوشته‌های پل باران، پل سویزی، هری مگداف و دیگران بنا شد که بسیاری از آن‌ها با *مانتلی ریویو* در پیوند بودند. همان‌طور که کوستاس لاپاویتساز در کتاب *راهگشای سود بدون تولید* نوشت، «پیوند وثیق مالی‌گرایی با مارکسیسم دست‌کم به بینش‌هایی بازمی‌گردد که جریان *مانتلی ریویو* مطرح کرد.» لاپاویتساز، با ابتنا بر این بینش‌ها، به برداشت مارکس از «سود تحت بیگانگی» (یا «سود تحت سلب مالکیت») در بسط مجدد نظریه‌ی مالی‌گرایی‌اش بازگشت.<sup>(۵۹)</sup> کتاب مهم یان توپوروفسکی که اندکی بعد از سقوط ۲۰۰۹ منتشر شد و از مطالعات چندین دهه‌ای‌اش درباره‌ی این موضوع نشأت می‌گرفت، یعنی کتاب *چرا جهان نیازمند یک بحران مالی است*، در سنت گسترده‌ی مارکس و مایکل کالکی به نگارش درآمد.<sup>(۶۰)</sup>

از جمله کتاب‌هایی که نقد رکود و مالی‌گرایی تحت سرمایه‌ی انحصاری - مالی را در این دوره گسترش بخشیدند دو کتاب *بحران بزرگ مالی و بحران بی‌پایان* بودند که من به ترتیب همراه فرد مگداف و رابرت مک‌چسنی نوشتم. استدلال مشابهی در مورد مالی‌گرایی و جذب سرمایه‌ی مازاد که با تحلیل کلاسیک باران و سویزی مرتبط است در کتاب *معمای سرمایه اثر دیوید هاروی* دیده می‌شود.<sup>(۶۱)</sup>

اما مهم‌تر از آن درباره‌ی مرحله‌ی جهانی، پیشرفت‌های جدید در نظریه‌ی امپریالیسم بود که در کتاب *امپریالیسم جدید هاروی، امپریالیسم در قرن بیست و یکم* جان اسمیت، *نظریه‌ی امپریالیسم* اوتسا پاتنایک و پرابهات پاتنایک، *چهرانی سازی سرمایه‌داری* مارتین هارت-لندزبرگ و چند اثر سمیر امین و جدیدترین‌شان *امپریالیسم مدرن*،

سرمایه‌ی مالی انحصاری، و قانون ارزش مارکس بوده است. کتاب کوین اندرسن با عنوان مارکس و حاشیه‌ها دانش ما را از ژرفای نقد استعمار و امپریالیسم که در نقد کلاسیک مارکس تبلور یافته گسترش داده است.<sup>(۶۲)</sup>

بحران بزرگ مالی و در پی آن رکود اقتصادی، به همراه بررسی عمیق‌تر دست‌نوشته‌های سیاسی - اقتصادی مارکس که با پروژه‌ی «مگا» میسر شد، الهام‌بخش دو تحول مهم در تحلیل نظریه‌ی ارزش - کار مارکس شده‌اند: تجدید حیات نظریه‌ی شکل ارزش به‌ویژه توسط هاینریش در مقدمه‌ای بر سه جلد سرمایه‌ی مارکس، و تحول نظریه‌ی کلان - پولی در کتاب فوق‌العاده‌ی فرد موزلی با عنوان پول و تمامیت و همچنین چند مقاله‌ی جدید بلافیوره در سنت مارکس - کالکی.<sup>(۶۳)</sup>

موج واقعی پر جزر و مد نوشته‌ها درباره‌ی اکولوژی مارکسی طی دو دهه‌ی اخیر پدیدار شده و طی چند سال گذشته شتاب یافته است. مارکسیسم اکولوژیکی جدید که ریشه در احیای نظریه‌ی مارکس درباره‌ی گسست متابولیک دارد با متفکرانی مانند پل برکت، برت کلارک، ریچارد یورک، فرد مگداف، آریل صالح، هانا هولمان، کوهی سایتو، ایان آنگس، آندریاس مالم، استفانو لانگو، ربکا کلاوسن، کریس ویلیامز، ویکتور والیس، دل وستون، و خودم در پیوند بوده است.<sup>(۶۴)</sup> بازتفسیر فراچیا از مارکس در مقام یک نظریه‌پرداز جسم که ماتریالیسم تاریخی مارکس را بر بدن مبتنی می‌سازد در ارتباط نزدیک با مطالعات اکولوژیکی است.<sup>(۶۵)</sup> دیگران مانند هاوارد وایتزکین، نویسنده‌ی اثر کلاسیک دومین بیماری، نظرات اکولوژیکی مارکس (و انگلس) را به نقد دارو در سرمایه‌داری و کلاً مسایل سلامتی مرتبط کرده‌اند.<sup>(۶۶)</sup> کنت آ. کلیت‌گارد بر مسأله‌ی سرمایه‌ی انحصاری و کارآیی انرژی متمرکز شده است.<sup>(۶۷)</sup> همه‌ی این کارها روش بی‌کران مارکس را همزمان با نقد سیاسی - اقتصادی و زیست‌محیطی سرمایه‌داری برگرفته‌اند تا مبانی چالش‌های زیست‌محیطی زمان ما، از تغییر جوی تا زوال اکوسیستم‌ها و انقراض انواع و تأثیرات بر متابولیسم انسانی را آشکار سازند.

به همین ترتیب، دو دهه‌ی اخیر شاهد انبوهی پژوهش انتقادی در اقتصاد سیاسی رسانه‌ها و ارتباطات بوده که مقیاس و دامنه‌ی آن به‌طور مستمر افزایش یافته است، به رهبری متفکران رادیکال برجسته‌ای مانند ادوارد هرمن فکید، نوم چامسکی، مک چسنی، وینسنت مسکو، جانث واسکو، و دان شیلر که همگی الهام‌بخش جنبش رسانه‌ای

انتقادی بوده‌اند. بخش اعظم این کارها به‌طور مستقیم مبتنی بر روش بی‌کران خود مارکس، به‌ویژه در زمینه‌های مرتبط با چیزی بوده که می‌توان اقتصاد سیاسی ایده‌ئولوژی نام‌گذاری‌اش کرد.<sup>(۶۸)</sup>

از اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰، به‌مدد آثار استادانه‌ی برتل اولمن با عنوان *رقص دیالکتیک و روی باسکار* با عنوان *دیالکتیک: ضربان آزادی*، دیالکتیک مارکسی در چارچوب فلسفه گسترش یافته است. اثر موشه پوستون یا عنوان *زمان، کار و سلطه‌ی اجتماعی* نیروی تازه‌ای به نظریه‌ی انتقادی بخشیده و آن را با تفاسیر بی‌کرانه و به لحاظ تاریخی مشخصی که اقتصاد سیاسی مارکسی مطرح کرده در پیوند قرار داده است.<sup>(۶۹)</sup>

اما اگر دلیلی بدیهی برای تجلیل از باززایی سنت مارکسی به‌عنوان یک برنامه‌ی پژوهشی مترقی با مرزهای نظری و تجربی دائماً در حال گسترش وجود داشته باشد در قلمروهای نظریه‌ی جنسیت و نظریه‌ی نژاد است که پژوهشگران صرفاً در چند سال گذشته تحولات شگرفی صورت داده‌اند. تکامل نظریه‌ی بازتولید اجتماعی - که اساساً در مباحثه‌ی کار خانگی در مارکسیسم ریشه دارد و تازگی‌ها به نظریه‌های بازتولید اجتماعی با ابتدا بر عمدتاً روش‌شناسی مارکس بسط یافته است - با مشارکت سازنده‌ی متفکرانی مانند لیز فوگل، فریگا هاگ، سیلویا فدریچی، نانسی فریزر، تیتی باتچاریا، ماریا مایز، هیترا براون و جایاتی گوش، پیشرفت کرده است.<sup>(۷۰)</sup>

کارهای رابین دی. جی. کلی، بیل فلچر پسر، آنجلا دیویس و دیگرانی که در سنت مارکسیستی سیاه‌پوستان بوده‌اند به همراه متفکرانی مانند دبلیو ای. دوییز و سدریک رابینسون نیز درست همین‌قدر مهم‌اند. این آثار همگام با نظریه‌های جدید سرمایه‌داری نژادی در مطالعات تاریخ‌نگارانی متأثر از سنت ماتریالیستی - تاریخی است، شامل به *نیمی از مردم هیچ‌گاه گفته نشد* اثر ادوارد ای. باتیست، *امپراتوری پنبه* اثر سون بکرت، *رودخانه‌ی رؤیاهای تیره* اثر والتر جانسون، *تاریخ مردم بومی ایالات متحده و تنگ پر* اثر روکسان دانبر اورتیز و *جرالد هورن و آخرالزمان استعمار مهاجم* اثر جرالد هورن. توسعه‌ی مستمر «مطالعات سفیدپوستان» در چارچوب ماتریالیسم تاریخی که از دوییز گسترش یافت و مثال امروز آن کار دیوید رادیکر و جو فی‌جین است روندی مرتبط با مطالعات بالا است.<sup>(۷۱)</sup> دیگران مانند کینگا یاماها تا بلو نویسنده‌ی کتاب *از هشتگ جان سیاهان مهم است تا آزادی سیاهان*، نظریه‌ی مارکسی را برای بررسی سرمایه‌داری نژادی معاصر مطرح کرده‌اند و به‌طور دیالکتیکی ضرورت پیش



کشیدن ائتلاف‌های نژاد - طبقه - جنسیت را که بر سرکوب‌شده‌ترین‌ها تأکید دارد نشان می‌دهند که هماهنگ با این اصل مارکسی است که «وقتی سیاه‌پوست بودن مایه‌ی شرمساری است، کارگر سفیدپوست قادر نیست خود را رهایی بخشد.»<sup>(۷۲)</sup>

فریزر در گفت‌وگویی با مایکل سی. دیویدسون، تاریخ‌نگار سرمایه‌داری نژادی، نقش مهمی در پیوند دادن این نظریه‌های بازتولید اجتماعی، سرمایه‌داری نژادی و مارکسیسم اکولوژیکی، از طریق مفهوم سلب مالکیت نزد مارکس دارد. در این دیدگاه، نظریه‌ی تاریخی - ماتریالیستی در عصر نولیبرال ما باید تمرکز روزافزونی بر محدوده‌های سیستم بکند تا استثمار بنیادی را که سرمایه‌داری مستلزم آن است با سلب مالکیتی که آن را ممکن می‌سازد مرتبط سازد.<sup>(۷۳)</sup>

کماکان شکاف‌های مهمی در بازسازی کنونی نظریه‌ی مارکسی به جای می‌ماند که عمدتاً با مسایل کانونی نقد بازتولید سرمایه‌داری، دولت طبقه‌ی حاکم و فرهنگ کالایی‌شده مرتبط است، حوزه‌های پژوهشی دیرپایی که در سال‌های اخیر توجه به آن‌ها اندکی کاهش یافته است. نظریه‌ی مارکسی دولت در مباحثه‌های دهه‌های ۶۰ و ۷۰ و در شکست‌های سیاسی که در پی آن پدید آمد متوقف شد. جدا از کارهای مزاروش و لبوویتز و مارتا هارنکر که بر گذار به سوسیالیسم متمرکز شدند، پیشرفت‌های ناچیزی در دهه‌های اخیر در توسعه‌ی نظریه‌ی دولت، به‌ویژه در زمینه‌ی دولت‌های سرمایه‌داری پیشرفته، صورت گرفته است.<sup>(۷۴)</sup> وضعیت کنونی به‌رغم بحرانی است که دولت‌های لیبرال دموکراتیک در کانون سرمایه‌داری گرفتار آن شده‌اند.<sup>(۷۵)</sup>

به همین ترتیب، نظریه‌ی مارکسی فرهنگی، به‌رغم تحولات مستمری که فردریک جیمسون با آثاری مانند *توانمندی‌های دیالکتیک* پدید آورده، در مقایسه با توسعه‌ی گسترده‌ای که در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۸۰ داشت، در دهه‌های اخیر به نحوی فروکش کرده است - رشد پسامدرنیسم (یا دگرسانی به یک شیوه‌ی ابهام‌آمیز با گرایش پسامدرن بدون همانندی با مارکسیسم کلاسیک) پیشرفت نظریه‌ی مارکسی فرهنگی را تضعیف کرد.<sup>(۷۶)</sup> تحلیل طبقاتی و مطالعات کار، به‌رغم تلاش‌های مایکل د. بیتس - به‌ویژه کتاب در دست انتشارش با عنوان *آیا طبقه‌ی کارگر جهان را دگرگون می‌کند؟* - در اثر ضعف و شکست جنبش کارگری که به علل ساختاری در همه‌ی

کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری گذشته‌ی رادیکال و مبارزه‌جویانه‌ی خود را کنار گذاشته از رشد بازمانده است.<sup>(۷۷)</sup>

بنیادی‌تر از همه آن که نظریه‌ی مارکسی به‌رغم تحولات مهم، امروز فاقد توافقی گسترده بر سر ماهیت مرحله‌ی کنونی سرمایه‌داری است و اغلب به منطق سرمایه‌ی ناب برگرفته از شرایط قرن نوزدهم عقب‌نشینی می‌کند - و حتی مکرراً مفهوم مراحل گسترش سرمایه‌داری را یک‌سره منکر می‌شود و بدین ترتیب عبارت به‌یادماندنی سوییزی «اکنون، به‌مثابه تاریخ» را نادیده می‌گیرد.<sup>(۷۸)</sup>

نظریه‌ی مارکسی اگر قرار است کماکان راهنمای شورش در زمان ما باشد باید به این موضوعات کانونی به‌طور انضمامی و به لحاظ تاریخی مشخص و با شیوه‌هایی بی‌کران بپردازد. نقد نولیبرالیسم، هرچند ضروری است، باید راه را برای نقد بنیادی‌تر خود سرمایه‌داری در عصر کنونی گذار و زوال‌اش بگشاید و نوعی «تاریخ مستدل» جدیدی شکل بخشد. دو سده بعد از تولد مارکس، مبارزه‌ی حقیقی - در نظریه و در عمل - تازه دارد آغاز می‌شود.

منبع اصلی:

John Bellamy Foster, [Marx's Open-Ended Critique](#), Monthly Review, (May 2018)

یادداشت‌ها

۱. ن.ک.

Marcello Musto, ed., *The Marx Revival* (Cambridge: Cambridge University Press, forthcoming); *Marx for Today* (London: Routledge, 2013), introduction; Marcello Musto, "The Rediscovery of Karl Marx," *International Review of Social History* 52 (2007): 496-97.

2. Francis Fukuyama, *The End of History and the Last Man* (New York: Free Press, 1992).

3. Joseph A. Schumpeter, *Capitalism, Socialism and Democracy* (New York: Harper and Row, 1942), 3.

شومپیتر به طور خاص درگیر «تجدید حیات مارکسی» در علم اقتصاد بود که نمایندگان آن بیش از همه چون رابینسون و پل سوییزی و به ویژه تجدید حیات مارکسیسم در ایالات متحد بود که سوییزی را نمونه‌ی اصلی آن می‌دانست. ن.ک.

Joseph A. Schumpeter, *History of Economic Analysis* (New York: Oxford University Press, 1950), 881–85.

۴. شومپیتر خودش با این ارزیابی موافق نبود. شومپیتر هم‌نهادی مارکس را تحسین می‌کرد و گویی خود تلاش می‌کرد در نظریه‌ی «صاحب کسب‌وکار» entrepreneur همتای نوکلاسیکی آن را ایجاد کند و در توانایی مارکس برای تجدیدحیات بخشیدن به خود اذعان داشت و بنابراین به «تجدید حیات مارکسیستی» در زمینه‌ی نظریه‌های سرمایه‌داری انحصاری و امپریالیسم و کار چهره‌هایی مانند سوییزی اشاره می‌کند. با این اوصاف وی مارکسیسم را به «اردوگاه اجباری روشنفکران» تشبیه می‌کرد (سرمایه‌داری، سوسیالیسم و دموکراسی، ۶۶) اگرچه بخش اعظم برخورد وی با مارکس در سرمایه‌داری، سوسیالیسم و دموکراسی اگرچه انتقادی اما منصفانه است، سوییزی ویژگی فصل پایانی آن درباره‌ی «مارکس آموزگار» را که شامل خط «اردوگاه اجباری روشنفکران» است «لفظی و ناسزاهای افراطی» می‌خواند و می‌گوید شومپیتر «خودش را مصون از خطا نمی‌داند».

Paul M. Sweezy, marginal note in copy of Schumpeter's *Capitalism, Socialism and Democracy* (collection of the Monthly Review Foundation).

5. Karl Marx, *Letters* (Englewood Cliffs, NJ: Prentice Hall, 1979), 30.

۶. در مفهوم ایمره لاکاتوش از «برنامه‌های پژوهشی علمی»، یک برنامه‌ی پژوهشی مترقی برنامه‌ای است که به چالش‌های ایده‌های کانونی‌اش با «مرزهای» تازه‌ای که به‌طور دائمی دامنه‌ی تئوریک خود را گسترش می‌دهد پاسخ می‌دهد. همان‌طور که مایکل براوی گفته است توانایی منحصربه‌فرد برنامه‌ی پژوهشی مترقی، مبتنی بر بی‌کرانگی روش علمی مارکس، علت حیات مستمر آن است (چیزی که خود لاکاتوش در برابر مارکسیسم رسمی بسته‌تر شوروری و اروپای شرقی قادر به درکش نبود). ن.ک.

Michael Burawoy, "Marxism as Science," *American Sociological Review* 55, no. 6 (1990): 775–93; Imre Lakatos, *The Methodology of Scientific Research Programmes* (Cambridge: Cambridge University Press, 1978), 112.

7. Musto, "The Rediscovery of Karl Marx," 483–94.

8. Pradip Baksi, "Towards Measurement of Gender Inequality," 4, <http://academia.edu>, accessed March 18, 2018; Derek Sayer, *The Violence of Abstraction* (Oxford: Blackwell, 1987), 13.

9. Karl Marx, *Contribution to a Critique of Political Economy* (Moscow: Progress Publishers, 1970), 20; Sayer, *The Violence of Abstraction*, 1-14.

10. Michael Lebowitz, *Beyond Capital* (New York: St. Martin's, 1992).

11. Michael Heinrich, "Crisis Theory, the Law of the Tendency of the Profit Rate to Fall, and Marx's Studies in the 1870s," *Monthly Review* 64, no. 11 (April 2013): 15–31.

12. Riccardo Bellofiore, "The Multiple Meanings of Marx's Value Theory," *Monthly Review* 69, no. 11 (April 2018), 48.

۱۳. درباره‌ی این تحولات گوناگون، ن.ک.

Bellofiore, "The Multiple Meanings of Marx's Value Theory," 32–43; Michael Heinrich, *An Introduction to the Three Volumes of Marx's Capital* (New York:

Monthly Review Press, 2004); and Fred Moseley, *Money and Totality: A Macro-Monetary Interpretation of Marx's Logic in Capital and the End of the "Transformation Problem"* (Chicago: Haymarket, 2017).

۱۴. درباره‌ی اکولوژی، ن.ک.

Kohei Saito, *Karl Marx's Ecosocialism* (New York: Monthly Review Press, 2017).

درباره‌ی بازتولید اجتماعی، ن.ک.

Heather Brown, *Marx on Gender and the Family* (Chicago: Haymarket, 2013).

درباره‌ی امپریالیسم، ن.ک.

Kevin Anderson, *Marx at the Margins* (Chicago: University of Chicago Press, 2016).

15. V. I. Lenin, extract in Karl Marx and Frederick Engels, *Selected Correspondence, 1844–1895* (Moscow: Progress Publishers, 1975), 13–14.
16. Karl Marx, *Capital*, vol. 1 (London: Penguin, 1976), 104.
17. Karl Marx, *The Poverty of Philosophy* (New York: International Publishers, 1963), 147.
18. Joseph Fracchia and Cheyney Ryan, "Historical Materialist Science, Crisis and Commitment," in Werner Bonefeld, Richard Gunn, and Kosmas Psychopedis, *Open Marxism*, vol. 2 (London: Pluto, 1992), 65.
19. G. W. F. Hegel, *Science of Logic* (New York: Humanity, 1969), 148–50; *Logic* (Oxford: Oxford University Press, 1975), 137–42; Michael Inwood, ed., *A Hegel Dictionary* (Oxford: Basil Blackwell, 1992), 141.

۲۰. مفهوم پایان تاریخ در فلسفه‌ی حق هگل وقتی عنوان می‌کند دولت پروس پایان و حدّ اعلای تاریخ، تحقق ایده‌ی مطلق بر روی زمین، است آشکار است.

---

G. W. F. Hegel, *The Philosophy of Right* (Oxford: Oxford University Press, 1952), 222–23.

ادعاهای فوکویاما در زمینه‌ی «پایان تاریخ» با پیروزی لیبرالیسم تا حدود زیادی مبتنی بر خوانش الکساندر کوژو از هگل است، ن.ک.

Perry Anderson, *A Zone of Engagement* (London: Verso, 1992), 279–375.

فردریک جیمسون تلاش می‌کند به جای فلسفه‌ی حق بر مبنای پدیدارشناسی روح هگل را از تفسیر پایان تاریخ رها کند.

Fredric Jameson, *The Hegel Variations* (London: Verso, 2010).

21. Fracchia and Ryan, "Historical Materialist Science, Crisis and Commitment," 59.
22. Roy Bhaskar, "Critical Realism and Dialectic," in Margaret Archer et al., eds., *Critical Realism* (London: Routledge, 1998), 58; Sean Creaven, "The Pulse of Freedom: Bhaskar's Dialectic and Marxism," *Historical Materialism* 10, no. 2 (2002): 112–13.
23. C. Wright Mills, *The Sociological Imagination* (Oxford: Oxford University Press, 1959), 50–75; Theodor W. Adorno, *Introduction to Sociology* (Stanford, CA: Stanford University Press, 2000), 149.

۲۴. اگر پوزیتیویسم خام در سازوکار و تحویل‌گرایی‌اش با ایده‌آلیسم هگلی در تضاد است (هرچند بر مبنای عقلانی‌سازی جامعه‌ی بورژوازی به همان نتایج می‌رسد)، چراکه به دیدگاه تاریخی - دیالکتیکی نیاز ندارد. بلکه متکی بر یک اکنون‌گرایی ابدی است که در آن گذشته چیزی بیش از آزاد شدن جامعه‌ی بازار ذاتی در سرشت انسان و بنابراین برداشتن موانع مصنوعی در برابر اکنون آرمانی نیست. بررسی‌های لیبرالی سرمایه‌داری بنابراین عموماً از منطقی دوری پیروی می‌کنند.

Ellen Meiksins Wood, *The Origin of Capitalism* (London: Verso, 1999), 3.

25. Marx, *Capital*, 103.

26. Karl Marx and Frederick Engels, *Collected Works*, vol. 5 (New York: International Publishers, 1976), 56.

۲۷. این ترجمه را جوزف فرایا از یک بخش در ویرایش آلمانی گروندریسه انجام داده که در ویرایش انگلیسی نیست. عنوان این بخش «تکه‌های متن اولیه درباره‌ی نقد اقتصاد سیاسی» (۱۸۵۸) است. در عبارتی که نقل قول از آن برگرفته شده است می‌خوانیم: «اما این مرحله‌ی تکامل تاریخی - که محصول آن کار آزاد است - پیش شرط ظهور و از آن مهم‌تر هستی *Dasein* سرمایه در معنای دقیق کلمه است. هستی وی [کارگر آزاد] نتیجه‌ی یک فرایند تاریخی فرساینده در شکل‌بندی اقتصادی جامعه است. این نقطه است که نشان می‌دهد شکل دیالکتیکی بازنمایی تنها زمانی درست است که محدودیت‌های *Grenzen* خود را بشناسد.»

Karl Marx, *Urtext 'Zur Kritik. Abschnitt I. Drittes Kapitel: Das Kapital in Marx, Grundrisse der Kritik der politischen Ökonomie* (Frankfurt: Europäische Verlagsanstalt, no date), 945.

28. Paul M. Sweezy, *The Theory of Capitalist Development* (Oxford: Oxford University Press, 1942), 11-22.

29. Fracchia and Ryan, "Historical Materialist Science, Crisis and Commitment," 60.

30. Joseph Ferraro, *Freedom and Determination in History According to Marx and Engels* (New York: Monthly Review Press, 1992), 85-94.

31. Fracchia and Ryan, "Historical Materialist Science, Crisis and Commitment," 64-66.

32. Sayer, *The Violence of Abstraction*, ix.

33. Georg Lukács, *History and Class Consciousness* (Cambridge, MA: MIT Press, 1971), 1.

34. Marx, *Capital*, vol. 1, 273.

35. Karl Marx, *The Eighteenth Brumaire of Louis Bonaparte* (New York: International Publishers, 1963), 15.

36. Kumar David, "Darwin, Marx and the Scientific Method—Is Marxism Science?" *Colombo Telegraph*, March 11, 2018.

37. John Bellamy Foster and Paul Burkett, *Marx and the Earth* (Chicago: Haymarket, 2017); John Bellamy Foster, "Marxism and Ecology," *Monthly Review* 67, no. 7 (December 2015): 2-4.

38. Kenneth Stokes, *Man and the Biosphere* (Armonk, NY: M. E. Sharpe, 1992), 35-37; Marx and Engels, *Collected Works*, vol. 30, 54-66

اهمیت مفهوم «بازتولید متابولیک اجتماعی» نزد استفان مزاروش که در کتاب *فراسوی سرمایه* (۱۹۹۵) معرفی کرد و در تمامی آثار بعدی‌اش تکامل یافت، در آن است که سرشت سیستم‌های باز نظریه‌ی مارکس را کشف می‌کند با پیوند دادن مفاهیمی در آثار متأخر مارکس مانند متابولیسم و بازتولید، از آن برای بررسی شیوه‌های نوین گذار به سوسیالیسم استفاده می‌کند. ن.ک.

István Mészáros, *Beyond Capital* (New York: Monthly Review Press, 1995), 39-71.

39. Burkett and Foster, *Marx and the Earth*, 204-21; Joseph A. Schumpeter, *The Theory of Economic Development* (Oxford: Oxford University Press, 1961), 3-56.

40. Roy Bhaskar, *Dialectic: The Pulse of Freedom* (London: Verso, 1993), 401; Creaven, "The Pulse of Freedom," 81-82.

41. Karl Marx and Frederick Engels, *Selected Correspondence* (Moscow: Progress Publishers, 1975), 459.
42. István Mészáros, *Marx's Theory of Alienation* (London: Merlin, 1970), 162–64, 241–42.
43. Karl Marx, *Capital*, vol. 3 (London: Penguin, 1981), 754, 911, 949, 959.

۴۴. باید توجه کرد که دیدگاه مارکس دقیقاً به همان مفهومی باز است که دیدگاه کارل پوپر بسته، و مبتنی بر یکسان‌نگاری «جامعه‌ی باز» با سرمایه‌داری لیبرالی و مخالفت ضد تاریخی با تمامی قوانین تاریخی است.  
ن.ک.

Popper, *The Open Society and Its Enemies* (Princeton: Princeton University Press, 1994), 7, 165, 397, 470–74.

45. Marx, *Capital*, vol. 1, 871; John Bellamy Foster and Brett Clark, “The Expropriation of Nature,” *Monthly Review* 69, no. 10 (March 2018): 23; Maurice Dobb, *Studies in the Development of Capitalism* (New York: International Publishers, 1947), 178.
46. Marx, *Capital*, vol. 1, 915, 891–92.
47. Schumpeter, *Capitalism, Socialism and Democracy*, 51–52; Joseph A. Schumpeter, *Imperialism and Social Class* (New York: Augustus M. Kelley, 1951).  
۴۸. برای مثال، ن.ک.

David Harvey, *The New Imperialism* (Oxford: Oxford University Press, 2003), 144.

49. See Foster and Clark, “The Expropriation of Nature.”
50. Karl Korsch, *Karl Marx* (New York: Russell and Russell, 1934), 24–56; Mills, *The Sociological Imagination*, 146–54.
51. Karl Marx, *Grundrisse* (London: Penguin, 1973), 85.
52. Karl Marx, “A Letter to the Editorial Board of *Otechestvennye Zapiski*,” in Teodor Shanin, *Late Marx and the Russian Road* (New York: Monthly Review Press, 1983), 136.
53. Schumpeter, *Capitalism, Socialism and Democracy*, 44; Paul M. Sweezy, “Economic Reminiscences,” *Monthly Review* 47, no. 1 (May 1995): 9.

تاریخ مدلل در این جا را نباید با این مفهوم هگلی که «آنچه واقعی است عقلانی است» (یا چنان‌که پوپر تأکید می‌کند «واقعی مستدل است») اشتباه گرفت. در مقابل، نظم‌بخشی عقلانی به تحلیل‌مان با استفاده از اصول دیالکتیکی، در تحلیل مارکس، شکلی از انتزاع مبتنی بر پژوهش علمی است و تاریخ انضمامی داور نهایی آن است.

Karl Popper, “Reason or Revolution,” in Theodor Adorno, et. al., *The Positivist Doctrine in German Sociology* (New York: Harper and Row, 1969), 291; Hegel, *The Philosophy of Right*, 10.

54. G. W. F. Hegel, *The Philosophy of History* (New York: Dover, 1956), 33.

۵۵. این گزاره که نظریه‌ی ارزش - کار در تحلیل مارکس به لحاظ تاریخی خاص سرمایه‌داری است و به فراسوی مناسبات بورژوازی تولید گسترش نمی‌یابد مدت‌ها شالوده‌ای برای اقتصاد سیاسی مارکسی بوده است. اما نظریه‌ی انتقادی تنها به‌تازگی اهمیت کامل این موضوع را دریافته است. ن.ک.

Moshe Postone, *Time, Labor, and Social Domination* (Cambridge: Cambridge University Press, 1993), 21-36.

56. Samir Amin, *The Law of Value and Historical Materialism* (New York: Monthly Review Press, 1978), 3.

57. Cornel West, *The Ethical Dimensions of Marxist Thought* (New York: Monthly Review Press, 1991).
58. Frederick Engels, *The Condition of the Working Class in England* (Chicago: Anchor), 30-35.
59. Schumpeter, *Capitalism, Socialism and Democracy*, 3.
60. Costas Lapavistas, *Profiting without Producing* (London: Verso, 2013), 15–16, 142–44; Paul A. Baran and Paul M. Sweezy, *Monopoly Capital* (New York: Monthly Review Press, 1966); Harry Magdoff and Paul M. Sweezy, *Stagnation and the Financial Explosion* (New York: Monthly Review Press, 1987).
61. Jan Toporowski, *Why the World Economy Needs a Financial Crisis* (London: Anthem, 2010).

۶۲. هاروی به این امر اذعان نمی‌کند، اما تحلیل او از بحران بزرگ مالی به شدت مبتنی بر مفاهیمی مانند جذب مازاد و اضافه‌انباشت است که در سرمایه‌ی انحصاری باران و سوییزی و در کار مگداف و سوییزی معرفی شد. ن.ک.

- David Harvey, *The Enigma of Capital and the Crisis of Capitalism* (Oxford: Oxford University Press, 2010) 31–32, 45, 94–98; Baran and Sweezy, *Monopoly Capital*, chapters 4–7; Harry Magdoff and Paul M. Sweezy, *The Deepening Crisis of U.S. Capitalism* (New York: Monthly Review Press, 1981), 179–80.
63. David Harvey, *The New Imperialism* (Oxford: Oxford University Press, 2003); John Smith, *Imperialism in the Twenty-First Century* (New York: Monthly Review Press, 2016); Utsa Patnaik and Prabhat Patnaik, *A Theory of Imperialism* (New York: Columbia University Press, 2016); Martin Hart-Landsberg, *Capitalist Globalization* (New York: Monthly Review Press, 2013); Samir Amin, *Modern Imperialism, Monopoly Finance Capitalism, and Marx's Law of Value* (New York: Monthly Review Press, 2018); Anderson, *Marx at the Margins*.
64. Michael Heinrich, *An Introduction to the Three Volumes of Karl Marx's Capital* (New York: Monthly Review Press, 2012); Fred Moseley, *Money and Totality: A Macro-Monetary Interpretation of Marx's Logic in Capital and the End of the "Transformation Problem"* (Chicago: Haymarket, 2017); Bellofiore, "The Multiple Meanings of Marx's Value Theory."

دیگر اثر برجسته‌ی جدید در اقتصاد مارکسی البته از گونه‌ای بسیار متفاوت اثر زیر است:

- Anwar Shaikh, *Capitalism* (Oxford: Oxford University Press, 2016).
65. Burkett, *Marx and Nature* (Chicago: Haymarket, 2014); John Bellamy Foster, Brett Clark, and Richard York, *The Ecological Rift* (New York: Monthly Review Press, 2010); Stefano Longo, Rebecca Clausen, and Brett Clark, *The Tragedy of the Commodity* (New Brunswick, NJ: Rutgers University Press, 2015); Ariel Salleh, *Eco-Sufficiency and Global Justice* (London: Pluto, 2009); Hannah Holleman, "De-Naturalizing Ecological Disaster: Colonialism, Racism and the Global Dust Bowl of the 1990s," *Journal of Peasant Studies* 44, no. 1 (2017): 234–60; Ian Angus, *Facing the Anthropocene* (New York: Monthly Review Press, 2016); Andreas Malm, *Fossil Capital* (London: Verso, 2016); Fred Magdoff and Chris Williams, *Creating an Ecological Society*; Victor Wallis, *Red-Green Revolution* (Chicago: Political Animal, forthcoming 2018); and Del Weston, *The Political Economy of Global Warming* (New York: Routledge, 2014).

جیسون دبلیو. مور از دیگر متفکران چپ‌گرای اکولوژی است که متأثر از ماتریالیسم تاریخی است. اثر وی به سستی تعلق دارد که سنت «اکولوژی جهانی» نامیده می‌شود و چنان‌که مالم گفته است به شیوه‌های مهمی از روش‌شناسی مارکسی دور می‌شود. ن.ک.

- Jason W. Moore, *Capitalism in the Web of Life* (London: Verso, 2015); Andreas Malm, *The Progress of This Storm* (London: Verso, 2018).
66. Joseph Fracchia, "Organisms and Objectifications: A Historical-Materialist Inquiry into the 'Human and Animal'," *Monthly Review* 68, no. 10 (March 2017): 1–16.
  67. Howard Waitzkin, *The Second Sickness* (London: Rowman and Littlefield, 2000); *Health Care Under the Knife* (New York: Monthly Review Press, 2018).
  68. Kent A. Klitgaard, "Hydrocarbons and the Illusion of Sustainability," *Monthly Review* 68, no. 3 (July–August 2016): 77–88; Charles A. S. Hall, *Energy and the Wealth of Nations* (New York: Springer, 2012).
  69. Edward S. Herman and Noam Chomsky, *Manufacturing Consent* (New York: Pantheon, 1988); Robert W. McChesney, *The Political Economy of Media* (New York: Monthly Review Press, 2008); Vincent Mosco, *The Political Economy of Communication* (London: Sage, 2009); Janet Wasko, *Understanding Disney* (London: Polity, 2001); Dan Schiller, *Digital Capitalism* (Cambridge, MA: MIT Press, 1999).
  70. Bertell Ollman, *The Dance of the Dialectic* (Urbana: University of Illinois Press, 2003); Bhaskar, *Dialectic: Pulse of Freedom*; Postone, *Time, Labor, and Social Domination*, especially 3–33, 307–14.
  71. Lise Vogel, *Marxism and the Oppression of Women* (Chicago: Haymarket, 2013); Tithi Bhattacharya, ed., *Social Reproduction Theory* (London: Pluto, 2017); Silvia Federici, *Caliban and the Witch* (Brooklyn: Autonomedia, 2014), and "Notes on Gender in Marx's *Capital*," *Continental Thought and Theory* 1, no. 4 (2017): 19–37; Nancy Fraser, "Behind Marx's Hidden Abode," *New Left Review* 86 (2014): 55–72; Heather Brown, *Marx on Gender and the Family* (Chicago: Haymarket, 2013); Frigga Haug, "The Marx within Feminism," in Shahrzad Mojab, ed., *Marxism and Feminism* (London: Zed, 2015), 76–101; Maria Mies, *Patriarchy and Accumulation on a World Scale* (London: Zed, 2014); and Jayati Ghosh, *Never Done and Poorly Paid* (New Delhi: Women Unlimited, 2009).
  72. Robin D. G. Kelley, "Finding Ways to Be One: The Making of Cedric Robinson's Radical Black Politics," *This Is Hell!*, December 16, 2017, <http://thisishell.com>; "Bill Fletcher jr. [sic] on Black Marxism," YouTube, January 11, 2018; Angela Davis, "An Interview on the Futures of Black Radicalism," Verso blog, October 11, 2017, <http://versobooks.com>; Cedric J. Robinson, *Black Marxism* (London: Zed, 1983); W. E. B. Du Bois, *Black Reconstruction in America* (New York: Free Press, 1997); David Roediger, *Class, Race and Marxism* (London: Verso, 2017); Joe Feagin, *The White Racial Frame* (London: Routledge, 2013).
  73. Keeanga-Yamahtta Taylor, *From #BlackLivesMatter to Black Liberation* (Chicago: Haymarket, 2016); Marx, *Capital*, vol. 1, 414.
  74. Nancy Fraser, "Expropriation and Exploitation in Racialized Capitalism: A Reply to Michael Dawson," *Critical Historical Studies* 3, no. 1 (2016): 163–78; Michael C. Dawson, "Hidden in Plain Sight," *Critical Historical Studies* 3, no. 1 (2016): 143–61.
  75. István Mészáros, *The Necessity of Social Control* (New York: Monthly Review Press, 2015), 231–96; Michael Lebowitz, *The Contradictions of "Real Socialism"* (New York: Monthly Review Press, 2012); Marta Harnecker, *A World to Build* (New York: Monthly Review Press, 2015).

بدون تردید وارث اصلی نظریه‌ی مارکسی کلاسیک دولت در بریتانیا باب جیسوپ است. اما هرکس دولت سرمایه‌داری (آکسفورد: بلاک ول، ۱۹۸۴) را با اثر تازه‌تر وی دولت (کمبریج: پالیتی، ۲۰۱۶) مقایسه کند احتمالاً



متوجه می‌شود که دومی یک عقب‌نشینی تاریخی است که به جز اتکایی اندک به گرامشی هیچ ربطی با نظریه‌ی مارکسی دولت ندارد. هرچند جیسوب دیگر نظریه‌پردازان سیاسی مارکسی همچنان تحلیل‌های روشنگری درباره‌ی مسایل انضمامی‌تر دارند. ن.ک.

Bob Jessop, "The World Market, 'North-South' Relations, and Neoliberalism," *Alternate Routes* 29 (2018): 207–28; and Leo Panitch and Greg Albo, eds., *Socialist Register 2018* (New York: Monthly Review Press, 2018).

۷۶. درباره‌ی بحران دولت لیبرال دموکراتیک به کتاب من ن.ک.

*Trump in the White House* (New York: Monthly Review Press, 2017).

77. Fredric Jameson, *Valences of the Dialectic* (London: Verso, 2009).

78. Michael D. Yates, *Can the Working Class Change the World?* (New York: Monthly Review Press, forthcoming 2018).

79. Paul M. Sweezy, *The Present as History* (New York: Monthly Review Press, 1953).